

دوفصلنامه علمی پژوهشی «پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن»،
سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان 1393، پیاپی 5
صص 19-38

تبیین ساختار زبانی واژه «ذریه» در قرآن و بررسی برخی از تأثیرات آن در فقه امامیه

محمد رضا حاجی اسماعیلی*
سید مهدی سلطانی رنانی**

چکیده

دانش تفسیر قرآن همواره یکی از ضروری‌ترین نیازهای علمی مسلمانان به شمار آمده که این نیاز به دلیل اهمیت نقش قرآن به عنوان نخستین و اصلی‌ترین منبع دین و شریعت همواره رو به فزونی است. در این راستا برای نیل به مدالیل و مفاهیم قرآن بیش از همه پرداختن به معناشناسی واژگان قرآنی اهمیت بسزائی دارد. بررسی و کنکاش در تعریف واژگان و تعیین حد و مرزهای کاربردی آنها در هنگامه نزول با توجه به اسباب و انگیزه‌های نزول آیات برای پژوهشگر فرصتی فراهم می‌سازد تا درباره مصداق‌های گوناگون منطبق با مفهوم واژگان به دیدگاهی صائب‌تر دست یابد. در این مقاله تلاش گردیده مفهوم تبار و دودمان «ذریه» از دیدگاه قرآن و حدیث مورد بررسی قرار گیرد به همین منظور با استمداد از تلاش‌های لغت پژوهان و مفسران قرآن و با نگاهی به روایات پیشوایان معصوم پس از تحلیل مفاهیم لغوی واژگان قرآنی از قبیل «ذریه، نسب، آل، عترت و...» در پی پاسخ به این پرسش برآمده که آیا از دیدگاه قرآن ذریه تنها از جانب پدر پذیرفته شده یا از جانب مادر هم پذیرفتنی است. دیگر اینکه نسب با ذریه چه نسبتی دارد. سپس به تحلیل حکم فقهی تخصیص خمس به سادات مبتنی بر این پژوهش پرداخته که آیا در اطلاق عنوان سادات و به تبع آن حکم شرعی خمس به ایشان به کدام رابطه از «نسب یا ذریه» استناد می‌شود.

واژه‌های کلیدی:

ذریه، ذی‌القربی، خمس، اولاد، آباء.

مقدمه

پرداختن به معناشناسی واژگان قرآنی جهت دستیابی به مدالیل و مفاهیم آنها و آشکار شدن جایگاه و کاربردشان در زمان نزول و به تبع آن بحث در مورد مصادیق گوناگون مرتبط با آنها بسیار مهم و اساسی است.

واژه «ذریه» به دلیل گستردگی معانی و وجوهش از این جمله است به طوری که از نظر لغوی، پراکندگی و انتشار در حال خردی و کوچکی در مفهوم آن جلوه گر بوده و با واژه‌های نسل، نسب و آل، قرابت معنایی دارد و اکثر مفسران بدان اشاره نموده‌اند، ولی سوالات بنیادی که ذیل این واژه و مفاهیم مرتبط با آن عبارت است از این که آیا نوادگان دختری و پسری انسان همگی در زمره ذریه او محسوب می‌شوند و دیدگاه قرآن در این موضوع چیست؟

دیگر اینکه بین نسب و ذریه چه نسبتی وجود دارد و در اطلاق عنوان سادات به کدام رابطه در این بحث توجه و استناد می‌شود؟ و نیز تحلیل حکم فقهی در مقوله خمس، آیا همه ذریه را شامل می‌شود و پرداخت آن برای همه جاری و ساری است؟

بنابراین در این پژوهش ابتدا به مفهوم لغوی واژه ذریه از دیدگاه لغت پژوهان و در پی آن به بررسی واژگان مترادف با آن پرداخته شده. سپس معناشناسی آن در قرآن تبیین گردیده و به سوالات فوق پاسخ داده شده است.

1. بررسی ساختار لغوی واژه «ذریه»

لغت پژوهان در تبیین این واژه به نوعی از پراکندگی و انتشار در حال خردی و کوچکی اشاره

نموده‌اند. ابن فارس آن را از اصل «ذرر» به معنای لطافت، پراکندگی و انتشار دانسته و می‌افزاید از آن جمله‌اند: مورچگان خرد و ریز و مفرد آن ذره است. (ابن فارس، 1404ق، ج2، ص343) زمخشری می‌نویسد: «ذر الملح علی اللحم و الفلفل علی الثرید» یعنی نمک را بر گوشت و فلفل را بر آب گوشت پاشید سپس آورده که به مورچگان خرد و ذرات پراکنده در هوا نیز ذره گویند (زمخشری، 1373ش، ص142).

ابن منظور واژه ذریه را منسوب به ذر دانسته، می‌نویسد: بنابر قاعده دستوری، اسم منسوب این واژه باید با ذال مفتوح بیاید ولی بر خلاف قاعده مضموم آمده است. (ابن منظور، 1410ق، ج4، ص304).

راغب اصفهانی در اصل اشتقاق واژه ذریه به سه دیدگاه اشاره نموده و گفته است:

1- این واژه از اصل «ذراً الله الخلق» و «هوالذی ذرأکم فی الأرض» که همزه آن هنگام اتصال به یاء نسبت حذف گردیده است، مانند «بریه».

2- این واژه از اصل «ذرو» است که بر وزن «فعلیه» به شکل «ذرویه» بوده سپس هنگام اجتماع دو حرف واو و یاء حرف واو به یاء تبدیل و در آن ادغام گردیده «ذریه» شده است.

3- این واژه از اصل «ذرر» مضاعف می‌باشد که بر وزن «فعلیه» به شکل «ذریه» در آمده است. (راغب، 1404ق، ص178).

جوهری در صحاح می‌گوید: ذریه به فتح و ضم و کسر ذال خوانده می‌شود و به معنای نسل است و اصل آن «ذریئه» بوده که همزه را به یاء تبدیل و دو حرف یاء را در هم ادغام کرده‌اند. جمع آن نیز «ذریات» و «ذراری» است، بنابراین واژه ذریه مفرد

نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» وَ «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» وَ «فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ» ...

2. بررسی واژگان قریب المعنی با «ذریه» در قرآن

در قرآن واژگان دیگری هم که از لحاظ مفهوم با واژه ذریه قرابت معنایی دارند یافت می‌شود که شایع ترین آنها عبارتند از واژگان «نسل» و «تسب» و «آل» که تبیین آنها در ادامه این بحث راهگشا خواهد بود.

1-2. واژه «نسل»

به مفهوم بریده شدن از چیزی است؛ «نسل الوبر عن البعير و القميص عن الإنسان»؛ کرک از شتر و پیراهن از انسان جدا شد. فرزند را از آن جهت نسل گویند که از انسان منفصل می‌شود (راغب، 1404ق، ص 491).

طبرسی واژه «نسل» را در اصل به معنای خروج دانسته و می‌گوید: مردم نسل آدم هستند زیرا از پشت او خارج شده اند (طریحی، 1386ش، ج 4، ص 428). مفهوم دیگر این واژه به سرعت راه رفتن است چنانچه می‌گویند: «نسل الماشی فی مشیه» یعنی راه رونده در رفتن سرعت گرفت (قرشی، 1372ش، ج 7، ص 59).

به همین جهت درباره مفهوم واژه «يُنْسِلُونَ» در آیه «وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (یس: 51) گفته‌اند: هنگامی که در صورت دیده شد، ناگهان آنها به سرعت از قبرها به سوی پروردگارشان خارج می‌شوند.

در روایت امام رضا (ع) ایشان نسل را به ذریه تعبیر کرده‌اند. عیاشی از امام ابوالحسن الرضا(ع) نقل

می‌باشد. همچنین از این کلمه «ذراً» به معنای آفریدن است از همین روی به نسل جن و انس ذره گفته‌اند. (جوهری، 1990ق، ج 1، ص 51) و آنهایی که معتقدند اصل این واژه، مضاعف و از ماده «ذرر» می‌باشد برآنند که «ذر» به معنای مورچگان خرد و کوچک است، اگرچه این واژه در مفهوم پراکندن دانه و نمک و گرده‌های بسیار ریزی که در مقابل آفتاب نمودار می‌گردد هم آمده است (طریحی، 1386ق، ج 3، ص 306).

در پایان مصطفوی بر آن است که این واژه به نوعی از پراکندگی و انتشار در حال خردی و کوچکی دلالت دارد و می‌نویسد: «هو النشر... آی نثره بالتصغیر و التدقیق» (مصطفوی، 1374ق، ج 3، ص 306).

بنابراین از دیدگاه ایشان ذره در اصل به معنای فرزندان کوچک و خردسال است. البته این واژه در قرآن به گونه‌ای بر شمول و فراگیری دلالت دارد به طوری که بر همه فرزندان انسان از کوچک و بزرگ اطلاق گردیده است گویی کاربرد واژه ذریه در مفهوم انسان اشاره به ظهور اولیه شخصیت وجودی او در عالم صلب و ترائب دارد که به دنبال آن در عالم رحم منتشر گردیده، به همین جهت در ساختار صرفی آن گفته شده: حرف یاء آن برای نسبت و تاء تأنیث آن به اعتبار مفهوم کثرت و جماعت آمده است.

گفتنی است اگرچه ریخت این واژه مفرد است، ولی معمولاً در مفهوم جمع به کار رفته و این به اعتبار مفهوم جمعی آن است لذا باید واژگان «ذریات» و «ذراری» را ساخت جمع الجمع این واژه دانست مانند: «ذُرِّيَّةٌ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» و «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ

تا مفهوم آن کامل گردد مانند: «آل داوود»، «آل فرعون»، «آل یاسین»، «آل محمد».

این واژه مترادف با واژه «اهل» است با این تفاوت که آل تنها بر صاحبان شرافت اطلاق می‌گردد ولی اهل دارای مفهومی وسیع‌تر است. برای مثال گفته می‌شود اهل فلان شهر و اهل فلان روستا ولی گفته نمی‌شود آل فلان شهر یا آل فلان روستا (عضیمه، 1380ش، ص 91).

3. معناشناسی واژه «ذریه» در قرآن کریم

با توجه به مفهوم اصلی این ماده که همان نشر و پراکندگی پس از ایجاد است؛ مفسرین قرآن، آیه شریفه «وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (مؤمنون: 79 - ملک: 24) را به مرتبه ای بعد از آفرینش تکوینی جهان و نشر انسان‌ها در زمین تفسیر کرده‌اند و امام فخر رازی به نقل از ابومسلم اصفهانی می‌گوید: «ویحتمل بسطکم فیها ذریه بعضکم من بعض حتی کثرتم کقولہ تعالی (ذریه من حملنا مع نوح) فنقول: هو الذی جعلکم فی الارض متناسلین» (فخرالدین رازی، 1401ق، ج 12، ص 115).

افزون بر این از کاربرد این واژه در قرآن همراه بودن آن با نوعی تلافی و مهربانی و ترحم نسبت به نسل آینده و دغدغه خاطر نسبت به آنها استشمام می‌گردد. تفسیر پژوهان در آن تعداد از آیات قرآن که دربردارنده واژه ذریه است سخنان گوناگونی گفته‌اند که برای نمونه به چند مورد از آن اشاره می‌نماییم:

1- «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: 124)

نموده که در تفسیر آیه «وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ...» فرمودند: «النسل هم الذریه». (عیاشی، 1411ق، ج 1، ص 119).

2-2. واژه «نسب»

این واژه به نوعی اشتراک از طرف یکی از والدین اشاره دارد. نسب طولی مانند: اشتراک از حیث پدران و فرزندان و نسب عرضی مانند: اشتراکی که در بین عموزادگان و برادرزادگان است. (راغب اصفهانی، 1404ق، ص 490).

طبرسی درباره این واژه می‌گوید: نسب راجع به ولادت نزدیک است (طبرسی، بی تا، ج 4، ص 174) و طریحی درباره آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا» (فرقان: 54) می‌نویسد: در این آیه مراد از نسب، مرد و از صهر، زن است یعنی خداست که از آب بشر را آفرید و او را به دو گونه صاحب نسب «مذکر» و صاحب اختلاط «مؤنث» قرارداد (طریحی، 1386ش، ج 3، ص 370).

این در حالی است که از آیه شریفه «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَ لَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةَ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ» (صافات: 58) برداشت می‌شود که گویی مشرکان، جنیان را پسران خدا قلمداد می‌نموده‌اند، ولی کاربرد این واژه در آیه «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» (مؤمنون: 101) بر این نکته اشعار دارد که در روز قیامت همه آدمیان در عرض هم از خاک برانگیخته می‌گردانند لذا در حساب‌گری از ایشان نسبت و قرابتی وجود نخواهد داشت.

2-3. واژه «آل»

این واژه به مفهوم رجوع و بازگشت است. به همین دلیل همیشه به صورت اضافی به کار می‌رود

منافعشان را جلب و ضررهایشان را دفع کند و ذلت و بیچارگی آنان را دور می‌سازد (طباطبائی، 1363ش، ج 4، ص 316).

لاهیجی نیز در تفسیر شریف منظور ایشان را فرزندزادگان ضعیف و عاجزی دانسته که از بی‌نوایی و ناداری می‌ترسند. وی می‌نویسد: و باید که بترسند از خدای آنان که حال ایشان این است که اگر بگذارند از عقب خود یعنی وقتی که مشرف به مردن شوند، فرزندزادگان ضعیف عاجز را که بترسند بر ایشان بی‌نوایی و بی‌چیزی و هلاکت را ... که اگر چنین نکنند بترسند از اینکه اگر ایشان را فرزندزادگان خرد عاجز باشند و بعد از فوت ایشان به چنان مجلسی در آیند کسی آنان را در آن مجلس راه ندهد (لاهیجی، 1363ش، ج 1، ص 439).

3- «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينًا» (طور: 21)

علامه طباطبائی در المیزان آیه را این گونه تفسیر کرده‌اند: ما از میان ذریه های مؤمنین آنهایی را که در ایمان به خدا به نوعی از پدران پیروی کنند به پدرانشان ملحق می‌کنیم اگر چه ایمانشان به درجه ایمان پدران نرسد زیرا اگر تنها آن ذریه ای را به پدران مؤمن ملحق کنند که ایمانشان مساوی یا کامل تر از ایمان پدران باشد، دیگر منت نهادن معنا ندارد.

از سویی دیگر این اتباع در ایمان را مطلق و بی‌قید آورد و چون کلام مطلق، منصرف به فرد روشنش می‌شود ناگزیر باید بگوییم منظور از این اتباع، اتباع فرزندان بالغ است زیرا خردسالانی که هنوز به حد تکلیف نرسیده‌اند ایمانشان هنوز ایمان صحیح نشده پس قهرا مراد از ذریه فرزندان کبیرند که مکلف به

علامه طباطبائی منظور از ذریه را در این آیه فرزندان حضرت ابراهیم دانسته می‌نویسد: این آیه مربوط به اعطای مقام امامت به ابراهیم (ع) است؛ باید دانست این موضوع در اواخر عمر ابراهیم واقع شد یعنی هنگامی که او پیر شده بود و اسماعیل و اسحاق متولد گردیده بودند و ابراهیم، اسماعیل و مادرش را در سرزمین مکه ساکن گردانیده بود. شاهد بر این مدعا جمله «و من ذریتی» است زیرا بر اساس آن ابراهیم تقاضای مقام امامت برای فرزندان خود نیز کرده است (طباطبائی، 1363ش، ج 1، ص 367).

مؤلف تفسیر *اطیب البیان* نیز آن را اولاد طاهرین حضرت ابراهیم از اسماعیل و اسحاق و احفاد آنها می‌داند (طیب، 1366ش، ج 2، ص 178) در حالی که در تفسیر نمونه آمده است که سمت امام بودن مخصوص افراد پاک و مردان خداست یعنی تنها در فرزندان پاک و فداکار او (ابراهیم) این سمت خواهد بود. (مکارم، 1372ش، ج 1، ص 311).

آیه الله طالقانی می‌نویسد: «گویا در این درخواست ابراهیم به وراثت فکری و خونی ذریه توجه داشت ولی قانون وراثت هر چند موثر باشد برای احراز مقام امامت کافی نیست» (طالقانی، بی تا، ج 1 ص 292).

2- «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (نساء: 9)

علامه طباطبائی معتقد است که «ذُرِّيَّةً ضِعَافًا» کودکان ناتوان و بی‌سرپرست هستند. ایشان می‌نویسد: ظاهر آیه این است که می‌خواهد رحمت و رأفت بر اطفال صغار و ناتوان و بی‌سرپرست را تمثیل کند؛ اطفال بی‌کس که تحت تکفل کسی نیستند و کسی را ندارند که امورشان را اداره نموده و

به این ترتیب که به هنگام خروج فرزندان آدم به صورت نطفه از صلب پدران به رحم مادران که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند، خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید به آنها داده است.

هم در نهاد و فطرتشان این سر الهی به صورت یک حس درون ذاتی به ودیعه گزارده شده است و هم در عقل و فطرتشان به صورت یک حقیقت خودآگاه (مکارم شیرازی، 1372 ش، ج 7، ص 4).

اگرچه عموم مفسرین قرآن در تفسیر این آیه بر این باورند که خداوند همه فرزندان آدم را مانند ذرات از پشت آدم خارج ساخته و ایشان را به گفتار واداشته از آنها پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ در پاسخ برخی که بعدا اهل ایمان می‌شدند به ربوبیت پروردگار اعتراف کردند و دیگرانی که بعدا کافر می‌شدند انکار نمودند، باید اذعان نمود که سیاق آیه مذکور از وجوه گوناگون این تفسیر را نمی‌پذیرد زیرا:

1- از نظر ادبی عبارت «مِن بَنِي آدَمَ» مبدل منه و عبارت «مِن ظُهُورِهِمْ» بدل است. بنابراین معنای آیه چنین است: به یاد آر آنگاه را که پروردگارت از پشت‌های بنی آدم ذریه ایشان را آفرید. و چنین نیست که گفته باشد: از پشت آدم تا افاده کند که منظور توالی این پیمان به طور پیوسته است.

2- اگر نظر قرآن این بود که اعلام کند می‌خواهد ذریه آدم را از پشت وی بیرون آورد و می‌خواست بر این نکته گواه بگیرد باید می‌گفت: از پشت او؛ در حالی که در آیه می‌فرماید: از پشت ایشان؛ زیرا آدم یک پشت بیشتر نداشت. همچنین باید می‌گفت فرزندان او؛ در حالی که در آیه می‌فرماید: فرزندان ایشان.

ایمان هستند بنابراین آیه شریفه شامل صغار از اولاد که قبل از بلوغ از دنیا می‌روند نمی‌شود (طباطبائی، 1363 ش، ج 19، ص 16).

4- «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ . أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» (اعراف: 172 و 173).

در تفسیر نمونه در ذیل این آیات آمده است: این آیات اشاره به توحید فطری انسان‌ها و عالم ذر دارد و سخن از پیمانی به میان می‌آورد که به طور سربسته از فرزندان آدم گرفته شده است، ولی مفسران به اتفاق روایات مختلفی که در ذیل این آیات در منابع اسلامی نقل شده است نظراتی دارند که از همه مهمتر در موارد زیر است:

1- هنگامی که آدم آفریده شد فرزندان آینده او تا آخرین فرد بشر به صورت ذراتی از پشت او بیرون آمدند. آنها دارای عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن بودند، در این هنگام از طرف خداوند به آنها خطاب شد: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» آیا پروردگار شما نیستم، همگی در پاسخ گفتند «بَلَىٰ شَهِدْنَا» آری بر این حقیقت گواهییم.

سپس همه این ذرات به صلب آدم بازگشتند به همین جهت این عالم را عالم ذر و این پیمان را پیمان «الست» می‌نامند. بنابراین پیمان مزبور یک پیمان تشریفی و قرار داد خودآگاه میان انسان‌ها و پروردگارشان بوده است.

2- منظور از این عالم و این پیمان همان عالم استعدادها و پیمان فطرت و تکوین و آفرینش است،

آفریننده است و احتمال می‌رود مراد از اخراج ذریه آدم از پشت او این باشد که خدای بزرگ آدم را آفرید به طوری که ذریه اش تا روز قیامت تدریجاً از او متولد شوند مانند خروج قوه از فعل، یعنی خداوند چون آدم را خلق کرد و فعلیت او تحقق یافت ذریه او را بالقوه آفرید (همایونی، بی تا، ص 228).

4. ذریه پیامبر(ص) از دیدگاه قرآن و حدیث

پس از دریافت دیدگاه قرآن نسبت به واژه ذریه برآنیم تا بیان کنیم که ذریه پیامبر چه کسانی هستند. با تأمل در روایات اسلامی به اصطلاحاتی بر می‌خوریم از قبیل: ذی القربی، عترت، اهل البیت که توضیح پیرامون هر یک از آنها در این بحث راهگشاست.

4-1. ذی القربی

اگرچه مفهوم این واژه تقریباً واضح است ولی دانشمندان فقه پژوه به دلیل اینکه در دانش فقه مباحث گوناگونی درباره مصادیق این واژه و دامنه مفهومی آن وجود دارد به نکاتی اشاره نموده و گفته‌اند: بدون تردید تبادر اولیه از واژه ذی القربی اقوام نسبی انسان است، زیرا اگر کسی نسبت به دیگری هر مقدار هم از نظر معنوی نزدیک باشد نمی‌گویند صاحب قرابت است ولی اگر از نظر روحی و معنوی بسیار هم دور باشد چنانچه از نظر نسبی مختصر پیوندی داشته باشد صاحب قرابت است.

ماحصل سخن لغت پژوهان و آنچه از روایات گوناگون دانسته می‌شود نیز بر این نکته دلالت دارد که ذی القربی تنها به کسانی که با یکدیگر قرابت نسبی دارند اطلاق می‌گردد به همین دلیل به فرزندان

3- در ادامه آیه خداوند از فرزندان یاد می‌کند که می‌گویند همانا پدران ما مشرک شدند و این بدیهی است که آدم هرگز مشرک نشده و اینکه او تنها یک پدر بود و در آیه تعبیر به پدران به صورت جمع عنوان گردیده است. (شریف مرتضی، 1373ش، ج 1، ص 28).

4- اصولاً پیمان بستن و گواه گرفتن باید از کسی باشد که بزرگ و عاقل است بنابراین اگر ذرات در حال اخذ میثاق و گواهی دادن عاقل بوده اند باید پس از ورود به این عالم این واقعه را به یاد آورند و چنانچه به طور کلی آن را فراموش کرده باشند چنین پیمانی در اتمام حجت بر مکلف هیچ تاثیری ندارد زیرا فراموشی رافع تکلیف است و در این حالت منظور خداوند تحقق نپذیرفته بنابراین باید معتقد بود که این آیات اشاره به گواهی تکوینی دارد نه لفظی.

بانوی ایرانی نیز در کتاب *اربعین الهاشمیه* در این باره سخنی دارند که بیان آن خالی از لطف نیست. ایشان می‌نویسد: طبق فرمایش یکی از ائمه «ان الله عزوجل لما اخرج ذریه آدم من ظهره...» ممکن است این عبارت بدوت تاویل بر مفهوم ظاهرش باقی باشد به این معنی که خدا، ذریه آدم را از جسم بر هیئت ذره خارج نموده و ماده خاص آنها قرار داده، یعنی چون خدا آدم را آفرید، ذریه اش را هم از او آفرید و شاید مراد از آن این باشد که آدم ذریه اش را به شکل ذره رؤیت نمود و به علت کوچکی و زیادی آنها یا به سبب ضعف وجود آنها چون هنوز کمال نیافته بودند، خدا از فطرت آنها پیمان گرفت.

ایشان در ادامه می‌افزاید: بنابر تحقق داشتن عالم مثال شاید مراد از آدم نوع اوست و منظور خروج ذریه از پشت او، پیدایش اولاد او در عالم مثال نزد

هر چند از پاره ای از تعبیر ایشان دانسته می‌شود که این واژه از نظر معنایی به اقوام و نزدیکان هم اطلاق می‌گردد به گونه‌ای که گفته شده: «العترة نسل الرجل و رهطه و عشیرته الاذنون ممن مضی و غیر» (فیروزآبادی، 1402ق، ج2، ص120).

شیخ صدوق نیز در خبری که در احوال فرزندان مسلم بن عقیل نقل نموده آورده است که ایشان به زندان بان گفتند: «...ما عترت پیامبر تو هستیم» (صدوق، 1384ش، ص140)، حال آنکه ایشان از نسل پیامبر نیستند.

دیگر اینکه واژه عترت به فرزندان غیر معصوم پیامبر(ص)، همانند زید بن علی بن الحسین(ع) نیز اطلاق گردیده است چنانکه علامه حلی در القواعد می‌گوید: «العترة الاقرب الیه نسبا و قیل الذریه» سپس محقق کرکی در جامع المقاصد قول اول را به ابن ادریس و قول دوم را به ابن زهره نسبت داده می‌گوید: «و کل منهما احتج لمذهبه بالنقل عن اهل الله و لاریب أن الاول اعرف و اشهر» (کرکی، 1411ق، ج10، ص69).

اما بنابر نص حدیث مشهور ثقلین و با توجه به روایات عدیده، شیعه بر این اعتقاد است که منظور از عترت فقط پیشوایان معصومند. همانگونه که در روایتی به نقل از امام حسن(ع) آمده که ایشان فرمودند: «از امیرالمؤمنین(ع) سؤال شد که مفهوم سخن رسول خدا(ص) که فرمودند من در میان شما دو چیز سنگین و گرانبها می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترتم، منظور از عترت چه کسانی هستند؟

حضرت پاسخ دادند: عترت من و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین است که نهم آنها مهدی قائم آنهاست و اینها از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن

حضرت علی بن ابی طالب(ع) و فاطمه زهرا(س) ذی القربای پیامبر می‌گویند.

شیخ طوسی در تهذیب می‌گوید: «ذی القربای پیامبر(ص)، علی(ع) و اولاد و ذریه آن حضرت هستند» (طوسی، 1365ش، ج4، ص125).

ثعلبی نیز در ذیل آیه شریفه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری: 23) می‌نویسد: ذی القربای پیامبر(ص)، علی(ع) و فاطمه(ع) و ذریه این دو هستند (ثعلبی، 1425ق، ج5، ص388).

طریحی نیز معتقد است که ذی القربای پیامبر کسانی هستند که به آنها خمس داده می‌شود، یعنی تمام بنی‌هاشم (طریحی، 1386ش، ج2، ص140).

فخر رازی نیز در ذیل آیه شریفه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» (انفال: 41) می‌گوید: در ذی القربای اختلاف کرده‌اند به طوری که گفته شده بنی‌هاشمند. شافعی می‌گوید: بنی‌هاشم و بنی‌مطلبند و گفته شده آل علی(ع) و جعفر و عقیل و آل عباس و فرزندان حارث بن عبدالمطلب هستند و این قول ابو حنیفه است (فخرالدین رازی، 1401ق، ج8، ص171).

البته با توجه به سخنان پیش گفته و روایات عدیده دیگر می‌توان ادعا نمود که منظور از ذی القربای در قرآن علی(ع) و فاطمه(س) و فرزندان ایشان می‌باشند.

4-2. عترت

این واژه اگرچه در قرآن هیچ گونه کاربردی ندارد ولی در روایات فراوان بدان اشاره شده و لغت پژوهان از آن به مفهوم نسل و ذریه انسان یاد کرده‌اند

اضافه شدن به «بیت» قطعاً شامل همسران پیامبر می‌گردد، چنانچه این واژه در قرآن در آیه شریفه «إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى» (طه:10) به همسر حضرت موسی(ع) اطلاق گردیده: «الشایع بین اهل‌هه اللغه ان اهل الرجل مع قطعه عن لفظ البيت زوجته، قال الله تعالى حکایه عن موسی فقال لاهله امكثوا» (کرکی، 1411ق، ج 10، ص 66).

اما اگر این دو واژه به یکدیگر اضافه شوند باید مشخص گردد آیا منظور گوینده همه اعضای خانواده را شامل می‌گردد یا افراد خاصی از آنها مورد نظر بوده اند برای نمونه توجه به سیاق آیه تطهیر «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب:55).

روایات گوناگونی که در ذیل آن وارد گردیده به این نکته تصریح شده که منظور از اهل بیت، علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) هستند (حسکانی، 1393ق، ج 2، ص 10).

در پاره ای از روایات نیز سایر ائمه اطهار ذکر گردیده اند ولی در مضمون برخی از روایات بیان گردیده که همسران پیامبر(ص)، اهل بیت او نمی‌باشند، زیرا همسر با یک صیغه نکاح به انسان منتسب گشته و با یک صیغه طلاق رها می‌گردد، لذا هنگامی که ام سلمه همسر پیامبر می‌خواهد زیر کساء پیامبر داخل شود و به اهل بیت او ضمیمه گردد، پیامبر او را از این کار بازداشته و فرمودند:

«ای ام سلمه تو در جای خود باش تو همسر خوبی هستی ولی از اهل بیت نیستی» (مجلسی، 1404ق، ج 10، ص 142).

هم از آنها جدا نخواهد شد تا بر پیامبر اکرم در کنار حوض وارد شوند (طریحی، 1386ش، ج 3، ص 395).

3-4. اهل بیت

واژه اهل به مفهوم خانواده و بیت به مفهوم خانه یا جایی است که انسان شب را در آن به صبح می‌آورد. (راغب، 1404ق، ص 64) از تغلب حکایت گردیده که اهل بیت نزد عرب به پدران و فرزندان پسر و دختر انسان و به اجداد و عموها و فرزندان ایشان اطلاق می‌گردد (کرکی، 1411ق، ج 10، ص 65).

این واژه در قرآن و روایات کاربردی فراوان داشته البته درباره مصداق واژه اهل بیت، اهل سنت بر این باورند که همسران و همه بستگان پیامبر در مفهوم واژه داخلند ولی شیعه بر این اعتقاد است که این سخن هنگامی پذیرفتنی است که قرینه ای بر استثناء ایشان یافت نگردد.

محقق کرکی این دیدگاه اهل سنت را در برداشت از مفهوم واژه اهل بیت مضطرب دانسته می‌گوید: «فقد اضطرب كلام العامه في تفسير اهل نبيه و اطبق اصحابنا و جمع من العامه على انهم على و فاطمه و ابناهما و لو كان لهذا اللفظ معنى هو حقيقه لما وقع هذا الاختلاف و الاضطراب الا ان يقال: ان هذا هو معنى اللفظ لغه و اهل بيته اختصوا بالنص عليهم» (کرکی، 1411ق، ج 10، ص 66).

در حالی که در سیاق قرآنی و روایات اسلامی قرائنی یافت می‌شود که مفهوم عام این واژه را تخصیص زده به طوری که از دیدگاه قرآنی و روایات اسلامی می‌توان ادعان نمود که واژه «اهل» بدون

به انتساب فرزند به پدر یکسان است؟ یا اینکه انتساب فقط از طریق پدر صورت می‌پذیرد؟ در پاسخ به سؤالات پیش گفته و به منظور اثبات این مدعا که از دیدگاه قرآن و حدیث فرزندان پسری باشند یا دختری همگی در مفهوم واژه ذریه داخل هستند و شارع مقدس هیچ تفاوتی میان آنها قرار نداده این بحث را در سه حوزه دانش ژنتیک، قرآن و حدیث، احکام و قوانین شرعی پی می‌گیریم.

1-5. بررسی رویکرد دانش ژنتیک در توارث از جانب

مادر

پژوهشگران دانش ژنتیک بر این باورند که توارث ژنتیکی انسان از مادر اگر بیشتر از پدر نباشد کمتر هم نیست. در انتقال ژنها مادر و پدر کروماتین‌ها را که حاوی ژنها و صفات وراثتی هستند به تعداد مساوی به فرزند تقدیم می‌کنند. یعنی نیمی از کروموزومهای بدن هر انسان از مادر و نیمی دیگر از پدر است. در ظهور صفات ژنتیکی نیز زن غالب از هر طرف که باشد، تعیین کننده صفات نهایی فرزند است و تفاوتی نمی‌کند زن از مادر باشد یا از پدر، بلکه گاهی صفاتی از تشریک مساعی ژنهای پدر و مادر هر دو شکل می‌گیرند.

تنها نقش آفرینی ویژه پدر در وجود جنین، تعیین جنسیت اوست که در تفاوت کروموزم‌های جنسی X و Y و اینکه کدام نوع اسپرمهای پدر با سلول تخمک مادر امتزاج یابند، مسئله متفاوت می‌شود. سلولهای تخمک که تمامی واجد کروموزوم X هستند، چنانچه پذیرای اسپرم X دار می‌شوند سلول تخم جنینی با سلول XX (دختر) تشکیل می‌شود و چنانچه پذیرای

البته در اینجا استثنائی تأمل برانگیز نیز وجود دارد که در آیه شریفه «قَالُوا أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ» (هود: 73) ساره همسر ابراهیم را فرشتگان در زمره اهل البیت خواندند. بنابراین هنگامی که واژه اهل بیت بدون قرینه بیان گردد همه فرزندان از نسل پیامبر را شامل گردیده ولی چنانچه قرینه ای یافت شود بر همان مورد خاص اطلاق می‌شود.

5. انتساب ذریه از جانب پدر یا مادر

بنابر گزارش‌های تاریخی، اعراب جاهلی برای زن ارزشی درخور قائل نبوده و تنها نسل و نسب خویش را از پدران و اجداد پدری خویش دانسته و بدان افتخار می‌کردند تا آنجا که برای نگه داشتن نسب خویش به جنگ و خونریزی نیز متوسل می‌شدند.

این تفکر با بعثت پیامبر(ص) و تولد فاطمه زهرا(س) و اشاره پروردگار به اینکه دشمن پیامبر خود ابتر است، باطل گردید، زیرا ایشان بر این باور بودند که نسل رسول اکرم(ص) با فرزند دختر به پایان می‌رسد، غافل از اینکه نه تنها نسل ایشان ابتر نگردید بلکه با وجود تمام فشارهایی که بنی امیه و بنی عباس بر ذریه آن حضرت وارد ساختند، نسل و ذریه پیامبر تا کنون رو به تزايد بوده و عجیب اینجاست که امروزه از آن همه افتخارات کدایی و نسل و نسب‌های جاهلانه اعراب هیچ خبری نیست در حالی که ذراری پیامبر در اقصا نقاط گیتی پراکنده‌اند.

حال پرسش این است که آیا حقیقتاً کسی که از طریق مادر به پیامبر انتساب یافته از ذریه ایشان به حساب می‌آید؟ و یا آیا انتساب فرزند به مادر نسبت

پیش از این به آیاتی از قرآن در تبیین مفهوم واژه ذریه اشاره گردید. حال متذکر می‌گردد که از دیدگاه قرآن و روایات اهل بیت (ع) نیز بر این نکته تصریح گردیده و خداوند در قرآن می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا» (مریم: 58).

شریف لاهیجی در ذیل این آیه در تفسیر واژه اسرائیل می‌گوید: «و اسرائیل یعنی (و من ذریه اسرائیل) یعنی و از فرزندان بنده خالص خدای تعالی یعقوب که مراد از آن موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی هستند».

این آیه دلیل است بر اینکه اولاد بنات (فرزندان دختر) از ذریه اند زیرا حضرت عیسی (ع) از اولاد بنات است، هر چند جمیع انبیاء از ذریه آدم اند لیکن وجه تفریق بواسطه بیان مراتب ایشان است در شرف نسبت چنانچه ادريس را شرافت قرب به آدم بود و ابراهیم را به نوح، و اسماعیل و اسحاق و یعقوب را به ابراهیم.

اگرچه نسبت این انبیاء نظر به آدم دور است اما ایشان را شرافت بواسطه قرب به ابراهیم حاصل گشته چنانچه موسی و هارون و زکریا و عیسی و یحیی را از نزدیکی به اسرائیل شرافت به هم رسیده» (لاهیجی، 1363، ج 3، ص 28).

از دیگر استشهادات قرآنی باید به آیه 35 سوره آل عمران و 150 اعراف و 94 طه اشاره نمود. همین گونه در آیه «... وَإِنِّي أُعِيدُهَا بَكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (آل عمران: 36) مادر مریم (س) در حق ذریه او دعا می‌فرماید، حال آنکه ذریه مریم تنها

اسپریم y دار شود سلول تخم با سلول xy (پسر) تشکیل می‌شود.

گفتنی است تفاوت کروموزوم x و y در کوتاهتر بودن پایه‌های کروموزوم y است یعنی کروموزوم y فاقد پاره ای از ژنهاست که درین صورت اتفاقاً در فرزند پسر برخی از ژنها صرفاً از طریق کروموزوم x مادر به او انتقال یافته است.

این در صورتی است که صرفاً صفات کروموزومی در نظر گرفته شود زیرا مادر نقش خود را در رشد و پرورش جنین از طریق توارث غیر کروموزومی یا توارث سیتوپلاسمی نیز ایفا می‌کند که این نقش بطور کامل اضافه بر توارث پدری است و پدر در این گونه توارث هیچگونه دخالتی ندارد، چرا که سلول تخم تماماً سیتوپلاسمش را از سلول تخمک مادر می‌گیرد و اسپرم پدری هیچ سیتوپلاسمی برای سلول تخم جنینی به همراه نمی‌آورد.

این در حالتی است که تکامل و تغذیه و انتخاب اسپرم نیز در بدن مادر توسط شرایط ویژه محیط او انجام می‌گیرد و رشد و تکامل و تغذیه از بدو تشکیل جنین تا نهایت کمال و سپس زایمان توسط مادر انجام می‌پذیرد همین طور تکامل روحی و روانی نوزاد پس از تولد نیز به عهده مادر است پس مشخصاً باید اذعان نمود که نقش مادر در تکوین و شکل گیری فرزند بسیار مهم و کلیدی است (آساد، 1372 ش، ص 112).

2-5. بررسی دیدگاه دین اسلام در انتساب ذریه از جانب مادر

ایشان نیز مکرر عبارت «یا بن رسول الله» به فرزندان حضرت فاطمه زهرا(س) اطلاق گردیده است.

محدث بحرانی بعد از ذکر این روایت می‌گوید: «انظر الی صراحه کلامه فی انهم ولد حقیقه لهو- لا انهم من ذوی قرابته و ان اطلاق الولد علیهم انما هو مجاز- کما یدعی من لم یعض علی التطلع فی الاخبار بضرس قاطع و اکد ذالک بقسمه بالله سبحانه الی غیر ذالک من الاخبار... فلولا ان المراد النبوه الحقیقه، لما کان مما ذکرهم من هذه العموم وجه بالکلیه، لان المجاز لا یوجب الافتخار و لا یتوقف علی الاستدلال و لا یكون محلا للمخاصمه و الجدل، بل هذه الاشیاء انما یترتب علی المعنی الحقیقی کما لا یخفی علی الناقد البصیر و لاینبئک مثل خیبر» (بحرانی، بی تا، ج 22، ص 250).

3-5. بررسی احکام و قوانین شرعی در توارث

با توجه به احکام و قوانین شرعی باید گفت هیچ یک از فقهای فریقین احتمال نداده اند که انسان بتواند با دختر خودش یا با زن پسر دخترش از دواج کند. در تأیید این سخن روایت صحیحه مفصلی از امام موسی بن جعفر(ع) نقل گردیده که ایشان فرموده اند: «در آن مجلس مفصل، هارون گفت چرا به مردم اجازه نمی‌دهید که شما را منتسب به پیامبر بدانند و به شما بگویند یا بن رسول الله و حال آنکه شما فرزندان علی بن ابی طالب هستید و باید انسان را به پدر نسبت دهند، نه به مادر و حضرت فاطمه زهرا(س) مادر شما بوده است و پیامبر از طرف مادر جد شما بوده نه از طرف پدر؟»

گفتم: ای هارون اگر پیامبر(ص) زنده بود و از تو دخترت را برای ازدواج خواستگاری می‌کرد، به او

منتسب به خود اوست زیرا عیسی(ع) بدون پدر به دنیا آمد. در دو آیه 150 اعراف و 94 طه نیز حضرت هارون(ع) موسی(ع) را با واژه «یا بن ام» مخاطب قرار می‌دهد و در آیه 35 فرقان به فرموده پروردگار موسی و هارون(ع) برادرند که همین نشان دهنده قرابت و نسب از سوی مادر است.

ضمن آنکه موسی و هارون هر دو ذریه ابراهیم محسوب می‌شوند و بر طبق آیه 84 انعام این آیات، مبین آن هستند که انتقال نسب از سوی مادر تفاوتی با انتقال نسب از سوی پدر نمی‌کند.

اما دلیل روایی بر اینکه ذریه از مادر نسب می‌برد، روایتی است که ابن بابویه در کتاب *عیون اخبار الرضا* به نقل از امام موسی بن جعفر(ع) آورده و شیخ مفید نیز در کتاب *الاختصاص* به این قضیه اشاره نموده و می‌نویسد: «فی حدیث طویل عن الکاظم مع الرشید و فیه قال الرشید له لم لانهنون شیعتکم عن قولهم لکم یا بن رسول الله و انتم علی ولد علی و فاطمه انما هی وعاء و الولد ینسب الی الاب لا الی الام فقال بعد ان طلب منه الامان و آمنه: اعوذ بالله السميع العلیم ثم اورد آیه عیسی (الانعام: 84 و 85) ثم اورد آیه المباهله (آل عمران: 61)» (مفید، 1413ق، ص 54).

بنابراین مسلم است که واژه «ابناءنا» بر امام حسن و امام حسین(ع) که فرزندان حضرت فاطمه(س) هستند و پیامبر اکرم(ص) آنها را به خود منتسب نموده دلالت دارد و از همین آیه دانسته می‌شود که فرزند دختر همانند فرزند پسر است.

افزون بر این در لسان روایات نیز احادیث فراوانی یافت می‌شود که در آنها به هر یک از ائمه اطهار با واژه «ابن» و «ذریه پیامبر» اشاره شده و در زیارات

با انکار کنندگان حکم خمس که مفهوم واژه غنیمت را از معنای عام آن در آیه شریفه: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» تاویل نموده تا به ذریه و خویشان پیامبر نفعی نرسد، مخالفت ورزیده اند.

این در حالی است که جمهور فقیهان مذهب امامیه برآنند که سه گروهی که در آیه خمس به آنها اشاره شده چنانچه از طرف پدر به هاشم منتسب نشوند هاشمی به شمار نیامده و از خمس، مالی به آنها تعلق نمی‌گیرد، و در صورت احراز شرایط باید به ایشان زکات پرداخت.

«مستحق الخمس من انتسب الی هاشم بالابوه فان انتسب الیه بالام لم یحل له الخمس، و تحل له الزکات و لافرق بین ان یکون علویا او عقیلیا او عباسیا» (موسوی سبزواری، 1399، ج 11، ص 533)، اما در برابر این دیدگاه رایج، سید مرتضی و شیخ یوسف بحرانی و گروهی دیگر از فقیهان بر این باورند که کسی که از طرف مادر به هاشم منتسب شود بدون هیچ تفاوتی در حکم همانند حکم منسوب به پدر بوده و متعلق خمس می‌گردد.

این اختلاف دیدگاه از آنجا ناشی می‌گردد که بر اساس دیدگاه رایج دختران، اولاد حقیقی به شمار نیامده و سید مرتضی و پیروانش و ابن حمزه و گروه دیگری از فقها این باور را نپذیرفته و دختران را نیز اولاد حقیقی دانسته اند.

چنانکه ابن زهره در باب وقف بر اولاد اولاد می‌گوید: اگر کسی ملکی را وقف بر اولاد یا اولاد اولاد کرد، اولاد دختران نیز داخل موقوف علیهم هستند، دلایلی که ایشان ارائه کرده‌اند عبارتند از:

می‌دادی؟ گفت: چرا نمی‌دادم، بلکه به عرب و عجم افتخار می‌کردم که دامادی مانند پیامبر(ص) داشته باشم.

حضرت فرمود: اما من به او دختر نمی‌دهم. هارون گفت: چرا؟ حضرت گفت: چون من از او بوجود آمده و متولد گردیده و از او هستم ولی وجود تو از او نیست» (صدوق، 1384، ج 1، ص 155).

اما در باب اطلاق واژه ذریه بر اولاد دختر از پیشوایان اهل سنت، شافعی و ابوحنیفه بر این اعتقادند که واژه ذریه بر فرزندان دختر هم اطلاق می‌شود زیرا همه مسلمانان معتقدند که اولاد فاطمه زهرا(س) فرزندان و ذریه پیامبر اکرم(ص) هستند. محقق کرکی در این باره می‌گوید: «التعمیم بالذکور و الاناث و الخنثی فی الاولاد و اولادهم فیدخلوا اولاد البنات خلافا لمالک و احمد و یدل علی الدخول قوله تعالی (و من ذریته داوود و سلیمان - الی قوله - و عیسی...) و لیس هم الا ولد البنت، و العقب و النسل کالذریه فی ذالک» (کرکی، 1411، ج 10، ص 67).

در کتب روایی نیز احادیث عدیده ای وارد گردیده که بر اساس آنها پیشوایان معصوم تصریح نموده‌اند که ازدواج دختر پسر و یا زن پسر بر انسان حرام است همچنین ازدواج دختر دختر و یا زن پسر دختر نیز بر پدر بزرگ حرام است و این تنها به دلیل مؤثر بودن نقش مادر در انعقاد نطفه فرزندان است.

6. بررسی چرایی پرداخت خمس به منتسب به

پیامبر(ص) از طریق مادر

در باب احکام خمس، مشهور بین فقها این است که خمسی که به بنی‌هاشم تعلق می‌گیرد، همان سهم ذی‌القربی و یک ششم از خمس است. بنابراین ایشان

از جمله معین الدین مصری و ابن ادریس برآنند که اولاد اولاد مانند اولاد بلافصل ارث می‌برند و دلیل ایشان این است که اولاد اولاد نیز حقیقتاً اولادند و در عموم آیه شریفه: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» (نساء: 11) داخل می‌شوند. بنابراین ایشان اولادند حتی اگر از طرف مادر منتسب شوند.

از طرفی در آیه شریفه آمده است که زنان پسران را برای پدر حرام ابدی دانسته و می‌فرماید: «وَوَحَلُّ أُمَّاتِكُمْ الَّذِينَ مِنَ الْأَصْنَابِكُمْ» (نساء: 23) و دختران پسر و دختر را نیز حرام ابدی دانسته و می‌گوید: «وَبَنَاتِكُمْ» (نساء: 23) و نیز دیدن زینت زنان را برای پسران اولادشان مطابق با «أو أَبْنَائِهِنَّ» (نور: 31) چه پسران بلافصل باشند چه پسران پسران و چه پسران دختران حلال دانسته و همچنین بر حلال بودن آن بر پسران شوهرانشان به طور مطلق به دلیل «أو أَبْنَاءِ بَعُولَتِهِنَّ» (نور: 31) تاکید ورزیده است.

دلیل دیگر اتفاق امت است بر اینکه اولاد پسر و اولاد دختر حاجب پدر و مادرند از ارث بردن بیش از یک ششم. و حاجب شوهرند از بردن نصف و مانع می‌شوند که زن ربع از ارث را ببرد بلکه باید یک هشتم از مال را به ارث برده و همه اینها مربوط به اولاد است چه پسر باشد چه دختر بنابراین کسی را که خداوند در حاجب شدن پدر و مادر و زن و شوهر فرزند نامیده همان کسی است که او را در آیه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» ولد نامیده است.

شاهد ثانی در ادامه کلام خود می‌افزاید: اینها توجیهاتی نیکو است جز آنکه دلیل بر این قائم است که اولاد دختر به حسب لغت و صحت سلب که

اجماع امامیه، اطلاق اسم ولد در لغت و شرع بر اولاد دختر، اجماع مسلمین بر اینکه حضرت عیسی (ع) از فرزندان آدم (ع) بوده حال آنکه عیسی پسر دختر آدم است، سخن پیامبر (ص) درباره حسنین (ع) که فرمود: «ابنای هذا امامان قاما او قعدا» (موسوی غروی، 1377، ص 174).

ابن ادریس حلی نیز در این باره می‌گوید: «و اذا وقف علی اولاده و اولاد اولاده او علی اولاده فحسب و لم یقل: لصلبه، دخل فیهم اولاد اولاده ولد البنات و البنین بدلیل اجماع اصحابنا و لان اسم الولد یقع علیهم له و شرعا... و لا خلاف بین المسلمین فی ان الانسان لا یحل له نکاح بنته مع قوله تعالی: حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم، فبنت البنت بنت بغیر خلاف و ایضا دعا رسول الله (ع) الحسن ابنا و هو ابن بنته فقال: لا ترموا علی ابنی... و اما استشهاد المخالف علی خلاف ما ذکرناه بقول الشاعر: «بنونا بنو ابائنا و بناتنا»

فانه مخالف لقول رسول الله (ص) و قول الامه و المعقول فوجب رده و ان لا یقضی بهذا البیت من الشعر علی القرآن و الاجماع علی انه اراد الشاعر بذالك الانتساب لان اولاد البنات لا یتسبون الی امهم و انما یتسبون الی ابیهم» (حلی، بی تا، ص 227).

اما شهید ثانی در باب کتاب مسالک در مساله ارث اولاد، دو دیدگاه را مطرح کرده یکی اینکه: آیا ایشان در مساله ارث قائم مقام پدرانشان می‌شوند و برای هر یک از آنها سهم کسی است که به سبب قرابت از او ارث می‌برد؟ دیگر آنکه آیا مانند اولاد صلبی ارث می‌برند؟

وی قول اول را به اکثر فقها نسبت داده و می‌گوید: سید مرتضی و فقیهانی که از او پیروی کرده

الله جزایری و شیخ عبدالله بن صالح بحرانی نیز همین است (بحرانی، بی تا، ج 12، ص 390).

در این مجال دیدگاه شیخ مرتضی انصاری و نقل قول‌هایی که ایشان در کتاب الخمس خویش آورده نیز شایان توجه است. زیرا شیخ ذی القربی را در آیه شریفه خمس «واعلموا أنما غنمتم من شیء فأن لله خمسة وللرسول ولذی القربی...» به اتفاق نظر «اصحابنا» امام (ع) معرفی نموده و به روایاتی استشهد کرده که از جمع آن اخبار چنین بر می‌آید که مقصود از ذی القربی جمیع ائمه (ع) یا اصحاب کساء اند.

بدین سان نیمی از خمس بعد از پیامبر (ص) از آن امام (ع) با عنوان ذی القربای پیامبر است. یعنی از شش گروهی که در آیه آمده سهم خداوند که طبق روایت در تصرف پیامبر (ص) است، و سهم خود پیامبر (ص) به ارث به ذی القربی می‌رسد که خود نیز یک سهم دارد. پس از کل خمس نصف آن حق امام (ع) است. و نیمه دیگر از آن یتامی و مساکین و ابن سبیل از اقرباء پیامبر است که همان سهم سادات متعارف از خمس است (انصاری، 1415ق، ص 291).

روایت صفوان عن ابن مسکان عن زکریا بن مالک عن ابی عبدالله (ع) انه سأله عن قول الله تعالی: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» فقال: اما خمس الله عزوجل فللرسول يضعه فی سبیل الله اما خمس الرسول (ص) فلأقاربه (ع) و خمس ذوی القربی (فهم) اقربائه و الیتامی، یتامی اهل بینه فجعل هذه الاربعه أسهم فیهم و اما المساکین و ابناء السبیل فقد عرفت إنا لا نأكل الصدقه و لا تحل لنا

علامت مجاز است، اولاد حقیقی نیستند (شهید ثانی، 1418، ج 13، ص 122).

به دنبال این دیدگاه محدث بحرانی در پاسخ به شهید ثانی می‌گوید: «فانا لا نسلم سلب الولدیه حقیقه فان حاصل المعنی بقیرنه الاضراب ام مراد القائل... انما هو انه لیس بولدی بلاواسطه بل ولدی بالواسطه فالمنفی حیثذ انما هو کونه ولد بلاواسطه، و الولد الحقیقی عندنا اعم منها و لو قال ذالک القائل: لیس ولدی من غیر الاضراب منعنا صحه السلب» (بحرانی، بی تا، ج 22، ص 249).

وی در ادامه از اینکه شهید ثانی این دیدگاه را تنها به سید مرتضی نسبت داده اظهار شگفتی نموده و آن را نزد گروهی از فقهاء متقدم و متاخر مشهور بر می‌شمارد و می‌گوید: «فهو عجب و ای عجب فان هذا القول مذهب جمله من متقدمی الاصحاب بل ربما كان هو المشهور فیهم» (بحرانی، بی تا، ج 22، ص 248).

محدث بحرانی در باب خمس کتاب الحدائق درباره معتقدین به دیدگاه سید مرتضی در این خصوص می‌گوید: شهید ثانی در شرح مسالک در بحث میراث از ابن ادریس و معین الدین مصری و در بحث وقف از شیخ مفید و قاضی و ابن ادریس نام برده سپس می‌افزاید: بعضی از فضلاهی عجم در رسائلی که در این باب نگاشته اند مذهب سید مرتضی را برگزیده و این دیدگاه را به قطب الدین راوندی و فضل بن شاذان و ابن ابی عقیل و ابی الصلاح و شیخ طوسی در خلاف و ابن جنید و ابن زهره منتسب نموده‌اند.

اضافه بر اینکه دیدگاه مقدس اردبیلی و میر محمد باقر داماد و ملا محمد صالح مازندرانی و سید نعمت

به همین دلیل پیامبر، ذی القربی و ذریه منتسب به ایشان را از زکات و صدقه منع و به امتیاز خمس ممتاز فرموده است.

مشابه چنین امتیازی را نیز در خصوص زنان پیامبر(ص) به سبب انتساب ایشان به شخص پیامبر(ص) می‌توان مشاهده نمود. اینکه زنان پیامبر نه به سبب کرامت ذاتی بلکه به سبب همسری پیامبر، مادران مؤمنین بشمار آمده و این ویژگی در صورت طلاق و رفع این انتساب زائل می‌گردد زیرا این امتیاز و احترام برای شخص پیامبر بوده و متوجه فرد مورد نظر نمی‌باشد.

لذا شیخ انصاری در کتاب الخمس خویش روایات و نقل قولهای مبتنی بر این استدلال را ذکر کرده و می‌نویسد: «بین اصحاب چنین مشهور است که منتسب به هاشم از طریق مادر خمس براو حرام و زکات حلال است زیرا وی در جمله عنوان بنی‌هاشم داخل نمی‌شود.» (انصاری، 1415، ص 300).

همچنین از امام ابی عبدالله الصادق (ع) نقل گردیده که «لو کان عدل ما احتاج هاشمی و لا مطلبی ان الله تعالی جعل فی کتابه لهم ما فیہ سعتهم...» از این حدیث استفاده می‌شود که مستحق خمس هاشمیان و مطلبیان هستند، اما باید دید چه کسانی هاشمی یا مطلبی محسوب می‌شوند منسوبین به هاشم و مطلب یا ذریه آنها.

اما ذریه انسان همان گونه که پیش تر اشاره گردیده تفاوتی نمی‌کند زیرا هم نسل دختری و هم نسل پسری را شامل می‌شوند. لیکن انتساب به یک فامیل یا قبیله دقیقاً مسأله ای قراردادی و عرفی است، بدین معنی که اگرچه صحیح است که اولاد دختر ذریه و فرزند حقیقی انسان محسوب می‌شوند چنانکه

فهی المساکین و ابناء السبیل» (انصاری، 1415، ص 293).

در صحیحہ بزنی نیز از امام رضا (ع) در تفسیر آیه « وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى...» آمده که فرمودند: «فما كان لله فهو للرسول الله (ص) و سلم و ما كان لرسول الله (ص) فهو للامام عليه السلام و بمعناها المحكى عن بصائر الدرجات.» (انصاری، 1415، ص 295).

7. تعلق خمس به منتسبین به مادر در فقه امامیه

اما آیا خمس به کسانی که از مادر به پیامبر منسوب می‌شوند نیز تعلق می‌گیرد و اصولاً لفظ سیادت شامل حال ایشان می‌شود یا خیر؟ در پاسخ این پرسش باید گفت:

در جمع بندی استشهدات قرآنی، روایی و آنچه از احکام همچنین مکانیسم عملی ژنتیک استفاده می‌شود بدون تردید اولاد دختر اولاد حقیقی انسان محسوب گردیده و ذریه او به شمار می‌آیند. اما اینکه چرا از تخصیص سهم خمس سادات به فرزندان مادران سیده خودداری می‌گردد، توجیه این است که شرط تعلق خمس پرداخت آن به منسوبین به بنی‌هاشم و منسوبین به پیامبر(ص) است و نه ذریه پیامبر(ص).

ذریه شامل فرزندان و نوادگان دختری و پسری می‌شود لیکن انتساب بدلیل عرف عام به پدر صورت می‌گیرد.

تعلق خمس از باب احترام به سادات و امتیازی برای آنها نیست بلکه احترام و امتیازی برای شخص پیامبر(ص) است که به دلیل انتساب سادات به پیامبر(ص) شامل حال آنها گردیده است.

خمس به او تعلق نگیرد، به جهت آنکه معیار در تخصیص خمس انتساب است نه فرزند و ذریه بودن. «فاما من كانت امه من بنی هاشم و ابوه من سائر قریش فإن الصدقه تحل له و لیس له من الخمس شیء ان الله تعالی یقول ادعوهم لابائهم» (انصاری، 1415ق، ص 305)

شهید اول به مثالی دیگر از احکام که بر این قرارداد مبتنی است در لمعه اشاره نموده و می‌فرماید: اگر چیزی بر اولاد وقف شود اولاد پسران و دختران در آن شریک اند اما اگر چیزی را با این عنوان «هذا وقف علی من انتسب الی» وقف کند دیگر اولاد دختر در آن داخل نمی‌شوند (انصاری، 1415ق، ص 302). و نیز ابن زهره در باب وقف بر اولاد اولاد می‌گوید: اجماع بر این است که فرزند دختر هم فرزند حقیقی است و معتقد است مستحق خمس از اصناف ثلاثه: یتیمان، مساکین و ابن سبیل کسانی هستند که به امیرالمومنین و عقیل و جعفر و عباس منسوب اند. اما شیخ طوسی در الخلاف و علامه حلی در السرائر نیز سخن کسانی را که به قول شاعر در نفی فرزند بودن از اولاد دختری استناد کرده که سروده است: «بنونا بنو ابنا و بناتنا»

چنین پاسخ داده اند که منظور شاعر در اینجا نفی انتساب است به این معنا که اولاد دختران به مادرشان منتسب نشده و به پدرانشان منسوب می‌شوند (انصاری، 1415ق، ص 303).

در پایان همچنان این پرسش به قوت خود باقی است که آیا تخصیص خمس مبتنی بر امری تکوینی و حقیقی صورت می‌گیرد یا امری عرفی و قراردادی و دلیل انتخاب عرف از سوی فقهای که انتساب پدری

اولاد پسر و حتی در مسائل و احکام شرعی از جمله ازدواج و ارث و ... تفاوتی میان ایشان نیست، اما در لسان عرف فرزند دختر انسان منسوب و منتسب به پدر و اجداد پدری وی بوده و به فامیل آنها خوانده می‌شود به گونه‌ای که اگر دختری از بنی‌هاشم با مردی از قبیله بنی تمیم ازدواج کند فرزندانش از جد مادری شان ارث برده و ذریه او بشمار آمده و احکام محرمیت و ازدواج و ... در مورد آنها صدق می‌کند ولی به لحاظ انتساب، آن فرزند بنی تمیمی محسوب می‌شود و به بنی تمیم منسوب است. با این حال پژوهشگر در اینجا با دو پرسش مواجه است:

1- آیا این قرارداد عرفی و عمل بر مبنای آن صحیح است یا خیر؟

2- مستحق خمس براساس یک امر عرفی- قراردادی تعیین می‌شود یا یک امر تکوینی حقیقی؟

در پاسخ به پرسش اول باید اعتراف نمود که این قاعده که به لحاظ انتساب فرزند به پدر منسوب است نه مادر از سوی قرآن پذیرفته شده است آنجا که می‌فرماید: «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره: 233)، اگرچه مادر و پدر در پدید آوردن کودک هر دو سهیم اند لیکن خداوند پدر را «مولودله» معرفی نموده و احکامی را برایش مترتب می‌فرماید. و یا در سوره احزاب آنجا که محل مناسبات قراردادی است ضمن آنکه انتساب فرد را به پدر خوانده اش صحیح نمی‌شمارد می‌فرماید هر فرد باید به پدر خود منتسب گردد: «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ...» (احزاب: 5).

از همین استدلال است که برخی علماء در مرسله حماد استفاده نموده‌اند که: منافاتی نیست بین اینکه فرزند دختر فرزند حقیقی فرد محسوب شود با اینکه

منابع

- 1- قرآن کریم.
- 2- آساد، محمد تقی (1372ش)، مبنای ژنتیک، تهران، نشر دنیا.
- 3- ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین بن موسی (1384ق)، الامالی او المجالس، ترجمه کریم فیضی، قم، نشر وحدت بخش.
- 4- ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین بن موسی (بی تا)، عیون اخبار الرضا، ترجمه محمد تقی اصفهانی، تهران: انتشارات علمیه اسلامی.
- 5- ابن زهره، حمزه بن علی (1374ش)، غنیة النزوع الی علمی الاصول والفروع، ترجمه دکتر سید مهدی انجوی نژاد، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- 6- ابن فارس، احمد (1404ق)، معجم مقائیس اللغه، قم: نشر مکتب الاعلام الاسلامی.
- 7- ابن منظور (1410ق)، لسان العرب، لبنان: نشر دار بیروت.
- 8- ابی منصور، محمد ابن ادريس الحلی (بی تا)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ضمن سلسله الینابیع الفقهیه به کوشش علی اصغر مروارید، لبنان: نشر دارالتراث.
- 9- انصاری، شیخ مرتضی (1415ق)، کتاب الخمس، قم: تحقیق لجنه التحقیق، مؤسسه الهادی.
- 10- بحرانی، یوسف ابن احمد (بی تا)، الحدائق الناظره فی احکام العتره الطاهره، قم، نشر جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه.
- 11- ثعلبی، احمد ابن محمد ابن ابراهیم (1425ق)، الکشف و البیان فی تفسیر

به هاشم را معیار دانسته اند چیست؟ البته پاسخ به این پرسش خود نیازمند پژوهشی جداگانه است.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه در متن مقاله بدان اشاره گردید، واژه ذریه بر اساس قوانین دانش ژنتیک و همچنین آیات و روایات اسلامی همان گونه که لغت پژوهان به آن اشاره کرده‌اند همه فرزندان صلبی اعم از پسر و دختر را شامل گردیده و نوادگان دختری و پسری انسان همگی در زمره ذریه او محسوب می‌شوند این در حالی است که در مقوله خمس فقیهان امامیه دارای دو دیدگاه هستند:

اولاً؛ خمس را تنها حق کسانی می‌دانند که عنوان سیادت را از طریق پدر دریافت می‌دارند یعنی از طریق پدر ذریه پیامبر به حساب می‌آیند. اساس این دیدگاه بر آن استوار است که اولاً خمس را صرفاً حق منسوبین به پیامبر می‌دانند.

ثانیاً؛ نسب را بنا بر دلایلی از جمله قرارداد عرف و برخی آیات قرآن از پدر می‌دانند. این دسته از فقها به مرسله حماد استناد نموده و گفته‌اند: «و هذا الحدیث حاکم علی جمیع الاخبار المشتمله علی الال والقرايه».

در مقابل دیدگاه سید مرتضی و پیروان اوست که خمس را به فرزندان مادران سیده نیز روا می‌دانند و اساس این دیدگاه بر آن استوار است که مستحق خمس را ذریه پیامبر (ص) می‌دانند نه منسوبین به او و مطابق استدلالات ذکر شده از قرآن و روایات و احکام شرعی، حتی علم ژنتیک، ذریه انسان اعم از اولاد پسری و اولاد دختری می‌باشند.

- 21- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (بی تا)، مجمع البیان، تحقیق رسولی محلاتی، تهران: نشر مکتبه العلمیه الاسلامیه.
- 22- طیب، عبدالحسین، (1366ش) تفسیر اطیب البیان، تهران: انتشارات اسلامی.
- 23- طریحی (1386ش)، مجمع البحرین، نشر مکتبه المرتضویه، تهران: نشر افست.
- 24- طوسی، محمد بن حسن (1365ش)، التهدیب، تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه.
- 25- علویه همایونی (بی تا)، اربعین الهاشمیه، اصفهان: نشر اداره فرهنگ و هنر اصفهان.
- 26- عظیمه، صالح (1380)، معاشناسی واژگان قرآن، ترجمه دکتر سیدی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- 27- عیاشی، محمد بن مسعود (1411ق)، تفسیر عیاشی، بیروت: نشر مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- 28- فخرالدین رازی، محمد (1401ق)، تفسیر کبیر مفاتیح الغیب، بیروت: نشر دارالفکر.
- 29- فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب (1402ق)، القاموس المحیط، بیروت: نشر داراحیاء التراث العربی.
- 30- قرشی، علی اکبر (1372ش)، قاموس قرآن، تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه.
- 31- کرکی، علی ابن الحسین (1411ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: نشر مؤسسه آل البیت.
- 32- مجلسی، محمد باقر (1404ق)، بحار الانوار، بیروت: نشر مؤسسه الوفاء.
- القرآن، تحقیق سید کسروی حسن، بیروت: نشر دارالکتب العلمیه.
- 12- جوهری، اسماعیل بن حماد (1990م)، الصحاح، تحقیق احمد عبدالغفور عطا، بیروت: نشر دارالعلم للملایین.
- 13- حسکانی، عبیدالله بن عبدالله بن احمد (1393م)، شواهد التنزیل، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت: نشر مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- 14- راغب، حسین بن محمد بن مفضل (1404ق)، المفردات فی غریب القرآن، تهران: نشر دفتر نشر کتاب.
- 15- زمخشری، محمد بن عمر (1373ق)، اساس البلاغه، به تحقیق عبدالرحیم محمود، قاهره: دارالکتب المصریه.
- 16- شریف لاهیجی، بهاء الدین محمد شیخ علی (1363ش)، تفسیر شریف لاهیجی، تهران: نشر مؤسسه مطبوعات علمی.
- 17- شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی علوی (1373ق)، الامالی، مصر: نشر دار احیاء الکتب العربیه.
- 18- شهید ثانی، زین العابدین بن علی العاملی (1418ق)، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، قم: نشر مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- 19- طالقانی، سید محمود (بی تا)، پرتوی از قرآن، تهران: نشر شرکت سهامی انتشار.
- 20- طباطبائی، سید محمدحسین (1363ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه موسوی همدانی، قم: نشر اسلامی قم.

- 33- مصطفوی، سید حسن (1374ش)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- 34- مفید، نعمان العکبری (1413ق)، *الاختصاص*، قم: نشر کنگره هزاره شیخ مفید.
- 35- مکارم شیرازی، ناصر (1372ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه.
- 36- موسوی سبزواری، عبدالعلی (1399ق)، *مهذب الاحکام*، نجف اشرف: نشر مطبعه الادب.
- 37- موسوی غروی، محمد جواد (1377ش)، *فقه استدلالی*، تهران: نشر اقبال.